

تقی امینی مفرد
عضو هیأت علمی واحد گرگان

جلوه‌ی انگیزه‌های ویژه در نیایش‌های مثنوی مولوی

چکیده

نیایش پدیده‌ای است که پیشینه‌ی آن همزاد آفرینش آدمی است و ریشه در ژرفای جان و فطرت بشر دارد بدیهی است که واکنشی عالی و انگیزه‌ای مقدس، ره‌آورد انگیزه‌هایی است اهورایی و ارزشمند. مثنوی مولانا جلال‌الدین، محمد از جمله آثاری است که نیایش بسان گوهری تابناک بر آن صحیفه‌ی شریف می‌درخشد. نیایش‌های مثنوی نیز حاصل انگیزه‌های فراوانی است که در این نوشتار سعی شده تا به اختصار به مقوله‌ی «اظهار عجز بنده و بیان قدرت الهی» به عنوان فراگیرترین و برجسته‌ترین انگیزه پرداخته شود.

واژه‌های کلیدی:

مولانا جلال‌الدین محمد، مثنوی، انگیزه‌ی نیایش، اظهار عجز بنده و بیان قدرت الهی.

بشر به اعتبار سرشت حقیقت‌جویی و فطرت معرفت‌طلبی از همان سپیده دم وجود، به این نیاز پی برده و برای برآوردن آن، در جستجوی عروه‌ی وثقی و وسیله استوار بوده تا با چنگ زدن بدان، روح تشنه خود را سیراب کند. «به همان نسبت که دلبستگی و فرو رفتن در امور مادی، انسان را از خود جدا و با خود بیگانه می‌سازد، عبادت و نیایش به آستان حضرت باری، آدمی را به خویش باز می‌گرداند؛ پرستش و نیایش، بیدارگر و هوشیارکننده‌ی آدمی است»^(۱).

بدیهی است که نیایش عاشق نیازمند، به عنوان یکی از مهمترین و والاترین جریان و پدیده‌های فطری بشر، محصول و ره‌آورد محرکه‌هایی مقدس و انگیزه‌هایی ارزشمند است. نیایش سخنوران و نویسندگان قلمرو پهناور ادبیات پارسی-که از گنجینه‌های گرانبهای آثار مکتوب این مرز بوم به شمار می‌رود- نیاز حاصل تراوش بستری ژرف و گسترده از انگیزه‌های الهی و انسان‌ساز است؛ انگیزه‌هایی که چون سفره‌های عمیق و پر بار زیرزمینی، خود منشاء چشمه‌سارهایی روان و زلال در خودشناسی و خداشناسی و دیگر معارف و حقایق گردیده است. نیایش‌های مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، مناجات‌هایی است که با انگیزه‌های والایی چون اظهار عجز بنده و بیان قدرت الهی، درخواست توفیق الهی، طلب پاداش و خیر دوجبهانی، استغفار، استغاثه، استعاذه، رفع مشکلات و گرفتاری، گواهی به یکتایی حق و... صورت گرفته که از این میان «اظهار عجز بنده و بیان قدرت حق» فراگیرترین و برجسته‌ترین انگیزه‌ای است که چون هاله‌ای، اغلب نیایش‌های مثنوی را در بر گرفته است. این نوشتار بر آن است تا شواهدی از بازتاب این انگیزه‌ی اساسی و ارزشی به دست دهد.

اظهار ناتوانی بنده و اقرار به قدرت پایان‌ناپذیر پروردگار از انگیزه‌های اساسی و متداول در نیایش‌های توحیدی است؛ این حقیقت در قرآن کریم نیز به صراحت آمده است که: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»^(۲). بنده‌ای که در پیشگاه کبریایی، خود را ناتوان و ناچیز می‌خواند در مقام نیایش به درگاه پروردگارش، فرصت را مغتنم شمرده با پر بارترین تعبیر به ناتوانی خود در برابر آن قدرت مطلق اذعان دارد.

امام عارفان، علی (در آغاز دعای عاشقانه کمیل عرض می‌کند که «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِرَحْمَتِكَ الَّتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ وَ بِقُوَّتِكَ الَّتِي قَهَرَتْ بِهَا كُلَّ شَيْءٍ وَ خَضَعَتْ لَهَا كُلُّ شَيْءٍ وَ ذَلَّ لَهَا كُلُّ شَيْءٍ

و بِجَبْرٍ وَتَكَ أَلْتِي بِهَا كُلَّ شَيْءٍ...»^(۳) از یک سو بیان قدرت حق و از دیگر سو اظهار ناتوانی بنده. امیرمومنان، علی (ع) (در فرازی از خطبه ۹۱ نهج البلاغه نیز به آستان حضرت باری عرض می‌کند که: «اللَّهُمَّ وَ هَذَا مَقَامٌ مَنْ أَقْرَدَكَ بِالتَّوْحِيدِ الَّذِي هُوَ لَكَ وَلَمْ يَرْمُسْتَحِقًّا لِهَذِهِ الْحَامِدِ وَ الْمَادِحِ غَيْرِكَ وَ بِي فَاقَهُ إِلَيْكَ لَا يَجْبُرُ مَسْكَنَتَهَا إِلَّا فَضْلُكَ وَ لَا يَنْعَسُ مِنْ خَلَّتْهَا إِلَّا مَنَّكَ وَ جُودُكَ»^(۴). الهی! این جایگاه کسی است که تو را به یگانگی که خاص توست، فرد دانسته و جز تو را شایسته این ستایش ها و ستودن ها نمی بیند. و مرا به تو نیازی است که جز فضل تو در ماندگی آن نیاز را جبران نمی کند، و جز احسان و بخشش تو تهی دستی آن را بر طرف نمی سازد.

حضرت امام حسین (ع) (نیز در فرازی از نیایش عرفه عرض نیاز می‌کند که: «إلهي أنا الفقيرُ في غِنَائِكَ فَكَيْفَ لَا أَكُونُ فَقِيرًا فِي فَقْرِي؛ إلهي أنا الجاهلُ في عِلْمِي فَكَيْفَ لَا أَكُونُ جَهْلًا فِي جَهْلِي»^(۵). خدای من! در وقت غنا و ثروت، فقیرم و به تو نیازمندم تا چه رسد به هنگام فقر و بینوایی؛ پروردگار من! در حال دانایی باز نادانم تا چه رسد به وقت نادانی.

این انگیزه، چنان که گفته شد، در نیایش های مثنوی شریف مولوی جلوه و جایگاهی ویژه دارد به طوری که می‌توان آن را برجسته ترین انگیزه در نیایش های این اثر گران سنگ دانست. مولانا «در مثنوی آنجا که کلام به عجز و ضعف انسان می‌رسد یا احوالی که اجتناب از آن در حد طاقت و قدرت انسان نیست مطرح می‌شود، همین احاطه و غلبه مشیت الهی بر امور را داعی به التجاء بر درگاه حق و توسل به مناجات می‌یابد»^(۶).

طرفه آن است که مناجات حتی وقتی نیز از زبان اشخاص قصه است، باز غالباً ناشی از احساس عجز انسانی است که احساس آن، وی را متوجه به خداوند می‌کند و داعی و محرک آن به هر حال احساس عجز و ضعف بشری است^(۷).

در حکایت پادشاه جهود و تلبیس وزیر، در بی ذکر ابیاتی از زبان حال مریدان وزیر ریاکار که به خلوت گزینی او اعتراض کرده بودند مولانا به طور موقت سر رشته داستان را رها کرده و به شیوه‌ی نیایش و مناجات، حقیقتی را که محرک اصلی او در این تعبیرات است بیان می‌کند. وی در این مناجات با بهره‌گیری از دانش بلاغت بر این باور است که ما پندگان بسان چنگیم و این تویی که به چنگ زخمه می‌زنی؛ هر ناله‌ای که از بنده‌ی بی‌نوا و ناتوان برمی‌خیزد در حقیقت از

زخمه قدرت بی‌منت‌های توست.

ما چو چنگیم و تو زخمه می‌زنی زاری از ما نه، تو زاری می‌کنی^(۸)

دکتر عبدالحسین زرین‌کوب را عقیده بر آن است که «باری، این مناجات‌های مثنوی چون غالباً در موضوعی مطرح می‌شود که اشارت به عجز و ضعف انسان توجه به خدا را الزام می‌کند، از لحاظ بلاغت هم موقع جالب و ممتازی را در کلام مولانا نشان می‌دهد»^(۹).

مولانا در ادامه تعبیرات در بیان همین حقیقت گوید:

ما چسو ناییم و نوا در ما زتوست ما چو کوهیم و صدا در ما زتوست
ما چو شطرنجیم اندر برد و مات برد و مات ما زتوست ای خوش صفات^(۱۰)

نیایشگر دل‌آگاه در ادامه مناجات، پس از آرایه بلیغ‌ترین تعبیر در مرتبه فنای افعالی، اندیشه و سخن را به اوج رسانیده در نفی هر وجودی جز وجود و قدرت مطلق حق می‌گوید:

ما که باشیم ای تو ما را جانِ جان تا که ما باشیم با تو در میان؟
ما عدم‌هاییم و هستی‌های ما تو وجود مطلق، فانی‌نما
باد ما و بود ما از داد توست هستی‌های ما جمله از ایجاد توست^(۱۱)

مولانا در فراز دیگر این ارتباط با معشوق ازلی، به صراحت عرض می‌کند که:

لذت هستی نمودی نیست را عاشق خود کرده بودی نیست را
لذت انعام خود را وا مگیر نقل و باده و جام خود را وا مگیر
ور بگیری کیت جست وجو کند؟ نقش با نقاش چون نیرو کند؟
نقش، باشد پیش نقاش و قلم عاجز و بسته، چو کودک در شکم
پیش قدرت، خلق جمله بارگه عاجزان، چون پیش سوزن، کارگه^(۱۲)

انگیزه‌ی اظهار ناتوانی پرورده در برابر قدرت بی‌منت‌های پروردگار، انگیزه‌ی شریف و معرفتی دیگری را سبب می‌گردد. بنده‌ی اهل دریافت و یقین، با اشاره به توان «سبب سوزی» پروردگار از او می‌خواهد تا با آب توفیق و لطف، آتش دل‌بستگی‌های دنیوی و علایق مادی را به صفات پسندیده و عالی تبدیل کند:

تو بسزن یا ربنا! آب طهور تا شود این نار عالم، جمله نور

آب دریا جمله در فرمان توست آب و آتش، ای خداوند! آن توست
گر تو خواهی، آتش آب خوش شود ور نخواهی، آب هم آتش شود^(۱۳)

مولانا بار دیگر در پایان قصه طوطی و بازرگان، به مناسبت تفسیر «ما شاء الله کان» در پی فرصتی دیگر برای برقراری ارتباط با معبود و بیان عجز خود و اقرار به قدرت لایزال الهی است. وی توفیق بنده را در سیر و سلوک راه حق و رسیدن به معرفت و کمال، بسته به عنایت حق تعالی دانسته بل بدون آن، وجود خلق را هیچ هیچ می داند و «حتی عنایات خاصان حق هم برای این بسیج، لازم است و این توجه به عجز و ضعف انسان، باز وی را به تضرع و مناجات می خواند»^(۱۴).

این همه گفتیم، لیک اندر بسیج بی عنایات خدا هیچیم، هیچ
بی عنایات حق و خاصان حق گر ملک باشد، سیاهش ورق
ای خدا! ای فضل تو حاجت روا با تو یاد هیچ کس نبود روا
این قدر ارشاد، تو بخشیده‌ای تا بدین بس عیب ما پوشیده‌ای^(۱۵)

دانش محدود خود را که بسان قطره‌ای در برابر دریاهای بیکران دانش و معرفت پروردگار است. عطیه‌ای الهی دانسته و از حضرت حق می‌خواهد تا با عنایت بی‌غلت خود این قطره‌ی ناچیز را از خاک تن و امیال نفسانی و تعلقات مادی - که هرگونه علمی را ضایع می‌کند - وارهاوند و به دریاهای معرفت خود متصل گرداند:

قطره‌ای دانش که بخشیدی ز پیش متصل گردان به دریاهای خویش
قطره‌ای علم است اندر جان من وارهاش وز هوا وز خاک تن
پیش از آن کین خاکها خسفش کنند پیش از آن کین بادها نشفش کنند^(۱۶)

سپس با یقین به قدرت الهی و امید به لطف حضرتش، فارغ از هر نگرانی و تردید، بر این باور است که:

کیش از ایشان واستانی، و اخری از خزینه قدرت تو کی گریخت^(۱۷)
گر چه چون نشفش کند، تو قادری قطره‌ای کو در هوا شد یا که ریخت

خداوندگار عرفان، مولانا، در ادامه حکایت «عاقل مجنون نما» سخن را به مناجات و نیایش کشانیده پس از آن که توفیق به دست آمده را لطف الهی دانسته، رهایی خود را از بند نفس پلید

آماره فقط از حضرت باری، جلّ و علا، می‌خواهد؛ چه گشودن این بندجز به قدرت و رحمت واسعه‌ی الهی ممکن نیست این حقیقت در نیایش‌های امامان و اولیای دین نیز آمده از آن جمله می‌توان به فرازی از نیایش روز سه‌شنبه اشاره کرد که: «وَأَعُوذُ بِهِ مِنْ شَرِّ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالشُّوْرِ إِلَّا مَا رَجِمَ رَبِّي» (۱۸)

لطف تو لطف خفی را خود، سزاست	یارب این بخشش، نه حد کار ماست
پسرده را بسردار و پرده‌ی ما مدر	دست گیر از دست ما، ما را بخر
کاردش تا استخوان ما رسید	باز خمر ما را از این نفس پلید
کی گشاید ای شه بی‌تاج و تخت؟	از چو ما بیچارگان این بند سخت
که تواند جز که فضل تو گشود؟	این چنین قفل گران را ای ودود!
چون تویی از ما به ما نزدیک‌تر	ما ز خود، سوی تو گردانیم سر
گرته، در گلخن، گلستان از چه رست (۱۹)	این دعا هم بخشش و تعلیم توست

در دفتر پنجم نیز در پی یادکرد خطاهای آدمی و دورماندن بنده از قرب پروردگار، مولانا خود را نیز چنین دیده و به مناجات پرداخته است، محرّک و انگیزه‌ی اصلی و اساسی وی در این عبارت نیز، بیان قدرت ناپیدای حق و اذعان به ناتوانی بنده در برابر ملک مقتدر است. نجواگر دل آگاه، حضرت باری را مبتدلی قادر دانسته که با کیمیاگری... که خاص اوست. بر مثنوی خاک، دست‌کاری قدرت نموده و بدو تشریف خلیفه‌ی الهی بخشیده است. به راستی بیان حقایقی چون تبدیل خاکی تیره به آدم ابوالبشر، دگرگون کردن سهو و نسیان آدمی به علم و معرفت، مبدل کردن خلم و خشم و غضب و زذیلت‌های بنده‌ی ناتوان به فضیلت حلم و بردباری، برگزیدن روحی سرگشته به رهبری و هدایت (۲۰) و رسانیدن فردی امّی به رسالت، انگیزه‌ای است که برجسته‌ترین انگیزه‌اش چیزی جز اظهار عجز بنده و بیان قدرت الهی نیست:

خاک دیگر را بکرده بوالبشر	ای مبدل کرده خاکی را به زر
کار من سهوست و نسیان و خطا	کار تو تبدیل اعیان و عطا
من همه خلمم، مرا کن صبر و حلم	سهو و نسیان را مبدل کن به علم
وی که نان مرده را تو جان کنی	ای که خاک شوره را تو نان کنی

ای که جان خیره را رهبر کنی
وی که بی‌ره را تو پیغمبر کنی
می‌کنی جزو زمین را آسمان
می‌فزایی در زمین از اختران
دیده‌ی دل کو به گردون بنگریست
دید کاینجا هر دمی میناگریست (۲۱)

مولانا در جایی دیگر از دفتر پنجم مثنوی ابیاتی به طریق نیایش می‌آورد که بیان قدرت حق و اظهار ناتوانی بنده در کنار انگیزه‌هایی چون استغفار و گواهی به یکتایی حق از انگیزه‌های برجسته و چشمگیر است. پس از عرض نیاز و درخواست آمرزش از درگاه حضرت ناز، با تعبیر «قَدْ مَلَأْتُ الْخَافِقِينَ» (پُر کردن مغرب و مشرق) از سلطه بیکران الهی بیاد می‌کند؛ «چنانکه مولی علی (ع) در دعای ملکوتی کمیل به آستان حضرت باری عرض می‌کند: «وَ بِعِظْمَتِكَ أَتَى مَلَأْتُ كُلَّ شَيْءٍ... وَ بِأَسْمَائِكَ أَتَى مَلَأْتُ أَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ». و به عظمت تو که همه موجودات را پُر کرده است... و به نام‌هایت که همه کرانه هستی را پُر کرده است. (۲۲)

در ادامه با بهره‌گیری از عنصر خیال، مشیت حق را بسان آبی دانسته که با نیرو و قدرت تصرف خود آسیاب وجود بندگان را به حرکت درآورده است و با تعابیری دیگر آفریده را مغلوب پنجه تقلیب آفریدگار می‌داند:

یا الهی! سَكِرَتْ أَبْصَارُنَا
فَاعْفُ عَنَّا أَثَقَلَتْ أَوْزَارُنَا
یا خَفِيًّا قَدْ مَلَأْتُ الْخَافِقِينَ
فَاعْفُ عَنَّا أَثَقَلَتْ أَوْزَارُنَا
أَنْتَ سِرٌّ كَاشِفُ أَسْرَارِنَا
فَاعْفُ عَنَّا أَثَقَلَتْ أَوْزَارُنَا
یا خَفِيًّا الذَّاتِ مَحْضُوسِ الْعَطَا
فَاعْفُ عَنَّا أَثَقَلَتْ أَوْزَارُنَا
أَنْتَ كَالرَّيْحِ وَ نَحْنُ كَالْغُبَارِ
او نِهان و آشکارا بخشش
تو چو جانی، ما مثال دست و پا
قبض و بسط دست از جان شد روا
تو چو عقلی، ما مثال این زبان
این زبان از عقل دارد این بیان
جنش ما هر دمی خود اشهد است
که گواه ذوالجلال سرمد است (۲۳)

مولانا جلال‌الدین در اواخر مثنوی شریف، سخن از فنای آفریده و بی‌چیزی بنده را به فزایی‌ترین نقطه خود رسانیده و در ارتباط با پروردگار، خود را چون الفی بی‌چیزی می‌داند و تنها

سرمایه‌اش دلی است که از شدت اندوه فراق معشوق، تنگ است. با تأمل در این ابیات نیز جلوه‌ی اظهار عجز بنده و بیان قدرت الهی را آشکارا می‌توان دید:

باز زنبیل دعا برداشتم	دیده را نادیده خود انگاشتم
جز دلی دلتنگ تر از چشمِ میم	چون الف چیزی ندارم، ای کریم!
میمِ اُم تنگ است، الف زو نرگداست	این الف وین میم، اُم بود ماست
«میمِ دلتنگ» آن زمان عاقلی است	آن «الف چیزی ندارد»، غافلی است
در زمان هوش، اندر پیچ من	در زمان بیهشی، خود هیچ،
نام دولت بر چنین پیچی منه	هیچ دیگر بر چنین پیچی منه
که ز وهم «دارم» است این صد عنا	«خود ندارم هیچ» به سازد مرا
رنج دیدم، راحت افزایی م کن (۲۴)	در «ندارم» هم تو دارایی م کن

گفتنی است که سخن در دیگر انگیزه‌های نیایش در مثنوی شریف مولوی بسیار است. امید است در مجالی و مقالی دیگر بدان پرداخته شود.

شرح این هجران و این خون جگر
این زمان بگذار تا وقت دگر

پانویس‌ها

- ۱- سبیری در نهج البلاغه، استاد مرتضی مطهری، ص ۲۰۳.
- ۲- فاطر / ۱۶
- ۳- بررسی تطبیقی نیایش در آیین‌های ایرانی با نیایش در اسلام، فصلنامه تخصصی ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی مشهد، شماره ۱ و ۲، ص ۱۵۷.
- ۴- فرهنگنامه موضوعی نهج البلاغه، دکتر احمد خانمی، ص ۶۵۲.
- ۵- مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی، ص ۴۹۴.
- ۶- سرتی، دکتر عبدالحسین زرین کوب، ج ۱، ص ۱۴۶.
- ۷- مأخذ پیشین، ص ۱۵۰.
- ۸- مثنوی مولوی، شرح دکتر محمد استعلامی، دفتر اول، بیت ۶۰۲.
- ۹- سرتی، دکتر عبدالحسین زرین کوب، ج ۱، ص ۱۴۸.
- ۱۰- مثنوی مولوی، شرح دکتر محمد استعلامی، دفتر اول، ابیات ۶۰۳ و ۶۰۴.

- ۱۱- مأخذ پیشین، دفتر اول، ابیات ۶۰۵ و ۶۰۶ و ۶۰۹.
- ۱۲- مأخذ پیشین، دفتر اول، بیت ۶۱۰ به بعد.
- ۱۳- مأخذ پیشین، دفتر اول، ابیات ۱۳۴۳-۱۳۴۵.
- ۱۴- سزنی، ج ۲، ص ۱۴۸.
- ۱۵- مثنوی، دفتر اول، ابیات ۱۸۸۸-۱۸۹۱.
- ۱۶- مأخذ پیشین، دفتر اول، ابیات ۱۸۹۲-۱۸۹۴.
- ۱۷- مأخذ پیشین، دفتر اول، ابیات ۱۸۹۵-۱۸۹۶. امیر مؤمنان حضرت علی (نیز در نیایش عارفانه کمیل عرض می‌کند: «وَلَا يُمَكِّنُ الْفِرَازُ مِنْ حُكُومَتِكَ» (مفاتیح‌الجنان، ص ۱۱۳).
- ۱۸- کلیات مفاتیح‌الجنان، شیخ عباس قمی، ص ۴۶.
- ۱۹- مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۲۴۵۱-۲۴۵۷.
- ۲۰- وَ وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى. (الضحیٰ / ۷).
- ۲۱- مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۸۱ به بعد.
- ۲۲- شرح جامع مثنوی معنوی، کریم زمانی، دفتر پنجم، ص ۹۰۷.
- ۲۳- مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۳۰۹ به بعد.
- ۲۴- مأخذ پیشین، دفتر ششم، بیت ۲۳۳۶ به بعد. مولانا در جای دیگر گوید:
چون الف. او خود چه داند؟ هیچ هیچ
ما که ایم اندر جهان پیچ پیچ؟
(دفتر اول، ب ۱۵۲۴)

منابع و مأخذ

- ۱- بررسی تطبیقی نیایش در آیین‌های ایرانی با نیایش در اسلام، تقی امینی مفرد، فصلنامه تخصصی ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی مشهد، سال اول، شماره ۱ و ۲، بهار و تابستان ۱۳۸۳.
- ۲- سزنی، دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، ج ۱، انتشارات علمی، چاپ چهارم، بهار ۱۳۷۲.
- ۳- سیری در نهج‌البلاغه، استاد مرتضی مطهری، چاپ سیزدهم.
- ۴- شرح جامع مثنوی معنوی، کریم زمانی، ج ۵، انتشارات اطلاعات، چاپ چهارم، ۱۳۷۹.
- ۵- فرهنگ‌نامه موضوعی نهج‌البلاغه، به اهتمام دکتر احمد خاتمی، انتشارات سروش، چاپ اول، ۱۳۸۱.
- ۶- قرآن کریم، ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای، انتشارات دارالتفسیر.
- ۷- مثنوی، مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، تصحیح و شرح دکتر محمد استعلامی، انتشارات زوّار، ۱۳۷۰.
- ۸- مفاتیح‌الجنان، شیخ عباس قمی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ پنجم، بهار ۱۳۷۰.